



تلویزیون، کارگردهای منفی و دیدگاه‌های انتقادی

رضا سالک



زمانی که «مارکتی» وسیله جدیدی برای ارسال پیام ساخت، نمی‌توانست روزگاری را تصور کند که مرکب راه‌ر امواج، نه فقط پیام انسان‌ها، بلکه خود انسان‌ها را با همه خورشادوندان، شیوه‌ها و اسباب زندگی‌شان بروی خود می‌نشاند و بی‌هیچ گذرنامه و محدودیتی به ورای مرزها و موانع به سیر و سفر می‌برد. به اعتباری، به یمن چنین سُرکب پسرظرفیتی است که پنداشته می‌شود مسا در جهانی زندگی می‌کنیم که در آن، مرزها بیش از پیش در حال فرو ریختن است و در عصری به‌سر می‌بریم که محصولات تکنولوژیک - و به ویژه تکنولوژی ارتباطات - لازمه حیات بشری هستند.^۱

اینک رادیر و تلویزیون از اجزای اصلی عالم کنونی گشته و جایگاه خاصی در آن دارد، که اگر این ابزار نبوده، عالم، علیل و ناقص‌الخلقه بود. به عبارت دیگر، پیدایش، گسترش و کارکردهای روزافزون رادیر و تلویزیون، بشر اسروزی را به نسبتی با تلویزیون کشانیده است که اکنون اگر از اوصاف بشر پیرمسته، شاید بتوان گفت که «بشر عصر ما، جاندار تماشاگر تلویزیون است».^۲

گزارش کمیسیون هک برابده سازمان یونسکو اذعان می‌دارد که پیدایش تلویزیون رویداد بسیار جالبی بوده است و شاید این وسیله، بهتر از هر یک از رسانه‌های جسمی دیگر پیشرفت‌هایی را که در امر ارتباط پدید آمده در خود خلاصه می‌کند.^۳ در واقع، تلویزیون جامع‌ترین و جذابترین وسیله ارتباطی به‌شمار می‌رود آن‌که نه تنها امکان حضور و بخش آن در همه جا، بلکه ماهیت آن نیز اهمیت دارد. قابلیت‌های تکنولوژیک تلویزیون چنان است که این رسانه می‌تواند در مقایسه با سایر رسانه‌ها به جز فیلم و ویدئو، محتوایی نزدیک‌تر به زندگی واقعی ارائه کند.^۴ در واقع، در نتیجه همین توان فوق‌العاده تلویزیون در به نمایش گذاردن محتوای زندگی گونه است که بیش از سایر رسانه‌ها نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد، تا آن اندازه که از نظر «هک لوهان» کاتادایی، تصویر تلویزیونی تماشاگر را با تمام وجود به مشارکت بر می‌انگیزد و به همین جهت وی تماشاگر تلویزیون را با حس لاسه مقایسه کرده است، گویی تماشاگر صحنه تلویزیون را با چشم‌شان خرد لمس می‌کند.^۵

به نظر می‌رسد که بشر امروز، کفایت بیشتری برای ارزیابی تجربه‌های یک نون زندگی با رسانه‌های تصویر متحرک و بیش از نیم قرن زندگی با تلویزیون را یافته باشد. مطالعه‌ها و اظهارنظرهای مختلف، بیانگر آن است که اگر چه، قدرتی که این ابزار نوین تکنولوژی در اختیار انسان قرار داده است، موجب تسهیل ارتباطات و کوچک شدن جهان شده و مایه شادمانی و سباهات است، اما از سوی دیگر، مناسبات ایجاد شده بین انسان و این وسایل و همچنین قدرتی که این مخلوقات بر خالق خویش - یعنی انسان - اعمال می‌کند، اندیشمندان را در فضایی از ابهام و تردید قرار داده است.

این عبارت که «رسانه‌ها مثل هر ابزار دیگری همچون چاقوی است که می‌تواند برای بشر مفید یا مضر باشد» نیز آنقدر کلی و عوامانه است که تبیین و روشنی از بحث موردنظر ارائه نمی‌دهد. نفوذ بیش از پیش پدیده تماشا در میان مردم، در حیث اجتماعی و نیز درجه، علاقه به اشیا و رنایع و به‌طور کلی

زندگی آدمی، نلمروهای نوینی را به وجود آورده است که بازمند بازنگری و ارزیابی است. ما در این بحث قصد داریم تا به آن دسته از مباحثه‌ها و اندیشه‌هایی پردازیم که بیشتر جنبه روشنگری و انتقاد دارد. برخی از متقدان به کارکردها و آثار منفی رسانه‌ها تلویزیون، که جنبه‌ای عمومی و کلی دارند، توجه داشته‌اند؛ ما نیز مطلع بحث را با این نظرات کلی آغاز می‌کنیم.

کارکردها و آثار منفی تلویزیون

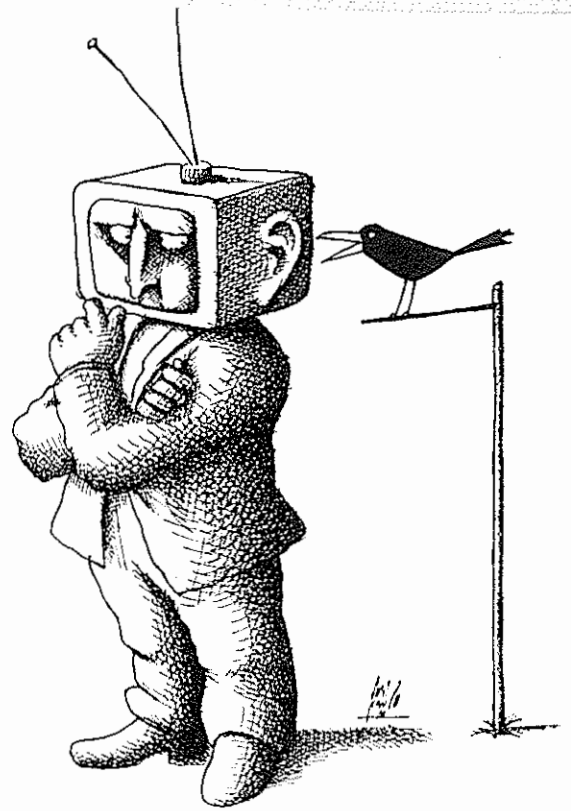
«سروان شرایبر» نویسنده کتاب «نیروی پیام» با اشاره به واکنش اکثریت مردم نسبت به برنامه‌های تلویزیون می‌نویسد: برنامه خوب باشد یا بد، مردم جلوی تلویزیون می‌نشینند و حتی وقتی برنامه بیش از اندازه بد باشد، آنها شکایت می‌کنند اما از تماشای آن چشم نمی‌پوشند. وی در اثبات نظر خود به نتایج تجربه‌هایی اشاره می‌کند که حکایت از آن دارند که تأثیر رسانه‌های جمعی و به خصوص تلویزیون بر روی مردم، به منزله مسمومیتی شبیه به مسمومیت مواد مخدر است.^۶ اعتیاد به تلویزیون در پدید آمدن «فرهنگ تماشا» و جانشینی فعالیت تماشا به جای بسیاری از فعالیت‌های مفید و ارزشمند زندگی، مثل ورزش، تفریح و گردش در اوقات فراغت، و آزمایش و مطالعه مؤثر بوده است؛ تا جایی که به نظر می‌رسد هر قدر رسانه‌های جمعی بیشتر گسترش یابند، فاصله انسان با حرکت و زندگی و طبیعت نیز بیشتر می‌شود. حتی در کشورهای توسعه یافته، کسه اتومبیل، مصرف‌کننده را از خانه‌اش بیرون کشید، لذات سمعی و بصری او را به آن بازگردانده و این بار شاید برای همیشه زندانش کرده است.^۸ بنابراین، تأثیر تلویزیون در تغییر شیوه‌ها و الگوهای زندگی و کاهش فعالیت‌های مفید انسان‌ها از جمله انتقادهای اساسی است که بر تلویزیون وارد می‌شود. «آنتونی گیدنز»، جامعه‌شناس نامدار انگلیس، در این زمینه می‌نویسد: ظهور تلویزیون بر الگوهای زندگی روزانه به شدت تأثیر گذارده است، زیرا بسیاری از مردم فعالیت‌های دیگر را پیرامون برنامه‌های تلویزیونی معینی تنظیم می‌کنند. یک بررسی عملی در پازده کشور، که تأثیر تماشای تلویزیون بر زندگی روزانه را با مقایسه فعالیت‌های کسانی که تلویزیون دارند و افرادی که تلویزیون ندارند مورد تحلیل قرار داده است، نشان می‌دهد که در تمام کشورها، کسانی که دارای تلویزیون بودند وقت کمتری صرف سایر فعالیت‌های اوقات فراغت، دیدار

دوستان، گفت‌وگو، وظایف خانگی و خوابیدن می‌کنند.^۹

علاوه بر مدت زمان اختصاص یافته برای تماشای تلویزیون، محتوا و تأثیر برنامه‌های آن نیز همواره مورد انتقاد قرار می‌گیرد. مستقدان بر این باورند که این رسانه نه تنها می‌تواند آگاه کند، بیاموزد، روشن کند، ترغیب کند، الهام بخشد و احساس را برانگیزد، بلکه همچنین می‌تواند آسیب برساند و گمراه کند. آنها شکایت دارند که کارتون‌ها و برنامه‌های ساعات پربیننده، بیشتر حاوی خشونت زبانی و بدنی‌اند؛ آگهی‌های تجاری، مصرف‌گرایی نابجا و بیهوده‌ای را تشویق می‌کنند و همچنین اخبار، بیش از آنکه حاوی اطلاعات باشد، سرگرم‌کننده است.^{۱۰} جرم‌شناسان نیز عقیده دارند آن دسته از برنامه‌های تلویزیونی که نحوه عمل بزهکاران را با جزئیات یا میل به سرقت را با سهولت و آسانی نشان می‌دهند و یا اعمال جنسی را تحریک می‌کنند، در واقع با قلب حقایق و در تضاد با اخلاق عمومی، افکار نابهنجار را توسعه داده و روح تبیکاری را پرورش می‌دهند.^{۱۱}

«ژان کازانو»، جامعه‌شناس فرانسوی با اشاره به اینکه ورود وسایل ارتباط جمعی، مخصوصاً تلویزیون موجبات کشش و واکنش افراد با یکدیگر و توجه آنان به کانون خارجی یعنی تلویزیون و محتوای آن را فراهم ساخته است، می‌نویسد: در عصر ارتباطات، دیوارهای خانه فرو ریخته‌اند و دیگر خانواده، آن محل امن و خارج از دسترس جامعه نیست.^{۱۲} وی، انتقادهای پیرامون نقش منفی این وسایل در تکوین ذهن را در سه زمینه کلی جای داده است: صنعتی شدن، عوام‌فریبی و کاهش فعالیت‌های ذهنی.^{۱۳}

نحوه حضور تلویزیون در زندگی بشر، در قیاس با سایر رسانه‌ها مانند سینما، ویدئو، مطبوعات و... به‌گونه‌ای است که انسان بیشتر محدود می‌شود و این البته با ماهیت تلویزیون مرتبط است. برخی از صاحب‌نظران تأملی ژرف‌تری در این زمینه نموده و به ماهیت این ابزار و آثار منفی عمیق‌تری که در زندگی بشر دارند عنایت داشته و کارکردهای این وسایل را در خاستگاه آن، یعنی غرب و به ویژه آمریکا مطمح نظر قرار می‌دهند: «ماهیت این اشیا و ابزار در سیر تحول تاریخی جوامع بشری در مغرب زمین تعیین یافته است و نمی‌توان نمود ظاهری این اشیا را، آن سان که عقل متعارف -



که خود با اعتبارات و منطق همین روزگار می‌اندیشد - در می‌یابد، بدل از حقیقت آنان گرفته و نسبت این اشیا را با اصل تمدن غرب و غایت‌هایی که به ایجاد این مصنوعات منتهی شده است، انکار کرد. سینما، تلویزیون و ویدئو از ابزارهای هستند که بشر را به غفلت و فراموشی فرا می‌خوانند و او را از حقیقت وجودی‌اش دور می‌کنند. در واقع این ابزار، هم «مولود غفلت» فراگیر بشر در روزگار کنونی هستند و هم، خود «دعوت به غفلت» می‌کنند و تردیدی نیست که «فرهنگ تصویری»، فرهنگ غفلت است. اما این خصوصیت در حقیقت به تمدن غرب و همه لوازم و تبعات آن باز می‌گردد نه به سینما و تلویزیون.^{۱۴} این دیدگاه در ادبیات رشتۀ ارتباطات، شباهت زیادی به جبرگرایی رسانه‌ای دارد و تداعی‌گر جمله معروف مارشال مک لوهان است که «رسانه، همان پیام است» و مفهوم حقیقی این عبارت در عصر الکترونیک آن است که برای زندگی بشر فضای کاملاً نوینی ایجاد شده است.^{۱۵} که رسانه‌هایی چون تلویزیون سرنوشت آن را رقم خواهند زد. با این حال به نظر می‌رسد که ابزار ارتباطی، ولایت مطلق بر انسان و زندگی او ندارند و فرهنگ‌های مختلف می‌توانند با درک صحیح ولایت مقید تکنیکی رسانه‌ها، به استفاده مفید و تعالی بخش از آنها بیندیشند.

«بیر یوکف»، نویسنده کتاب «تلویزیون و دگرترین‌های آن در غرب» نیز به این مهم اشاره می‌کند: این خواست طبیعی مردم است که

تلویزیون را به عنوان «آیینۀ زندگی» حقیقی، منبع آخرین اطلاعات عینی و واقعی، آورنده فرهنگ و هنر به آستانه خانه‌ها و یاری که می‌توان با او به رایزنی نشست، مطمح نظر قرار دهند و به آن به منزله یک دوست بنگرند، لیکن سیاست‌بازان و ایدئولوگ‌های غربی، به تلویزیون نه تنها به عنوان وسیله‌ای مهم در شکل دادن به «افکار عمومی» مردم کشورشان، بلکه به مثابه مؤثرترین رسانه برای تبلیغ سیاست برون مرزی خود می‌نگرند.^{۱۶} این موضوع، سرآغاز بحث عمیق و مفصلی است که دکتر معتمدنژاد، استاد ارتباطات دانشگاه علامه طباطبایی، با دیدگاهی انتقادی تحت عنوان «سلطه ارتباطی غرب در کشورهای جهان سوم» بدان پرداخته است.^{۱۷} علاوه بر آنچه تاکنون دربارهٔ ساخت تلویزیون و تأثیر آن در شیوۀ زندگی انسان‌ها و پدید آمدن نظریۀ جبرگرایی رسانه‌ای و نیز نظریه جایگزینی مطرح شد، انتقادهای کلی و فراوان دیگری نیز مطرح می‌شود که بیش از «تلویزیون» به گردانندگان آن وارد است. به عنوان مثال، تأثیر تلویزیون بر گرایش به جرم و خشونت، که سرفصل تحقیق‌ها و انتقادهای بسیاری از محققان، از جمله «جرج گرینر» آمریکایی است. و با نحوهٔ خیرپردازی و اثرات پخش اخبار که با برداشت و روایت انتقادی برخی از اساتید دانشگاه گلاسکوی انگلیس، که مکتبی با همین نام را شکل داده‌اند، اشاره می‌کند.

مقولهٔ فرهنگ و استیلای فرهنگی تلویزیون یکی از مقوله‌های اساسی در مطالعات انتقادی آثار تلویزیون، «فرهنگ» و استیلای فرهنگی تلویزیون است.

اگر چه «سروان شرایبر» در کتاب «نیروی پیام» خویش با خوش‌بینی تمام، راز بقای فرهنگ در این روزگار را، به توانایی تلویزیون نسبت داده و می‌پرسد: آیا امروز فرهنگی که قادر نباشد خود را روی صفحه تلویزیون عرضه کند، جز در موزه‌ها و کتاباره‌های فولکورری که برای جهانگردان دایر می‌شود، امکان بقا خواهد داشت؟^{۱۸}

اما صاحب‌نظران بسیاری معتقدند تلویزیون به تنهایی نمی‌تواند از نظر فرهنگی وسیله‌ای کافی به‌شمار آید و برای مثال، جانشین کتاب شود. تلویزیون، نوعی محرک یا مکمل است که خود دارای محتوای واقعی

فرهنگی نیست و حتی برای برخی از منتقدان، تلویزیون تنها ارائه‌کننده یک فرهنگ پوچ، سطحی و ناقص است و در عین حال که تلویزیون در تصور ارائه فرهنگ است، برای شناخت فرهنگ واقعی ایجاد مانع می‌کند. این عده تا آنجا پیش می‌روند که این وسیله ارتباطی را عاملی در ایجاد انحطاط ذهنی و تحمیق می‌دانند و براین باورند که «تلویزیون، فرهنگی بازاری و بی‌مصرف ارائه می‌دهد.»^{۱۹} اعضای مکتب فرانکفورت، پیشگامان چنین انتقادهایی به رسانه‌ها هستند. «آدورنو»، یکی از اعضای مکتب انتقادنگر فرانکفورت، آثار مخرب فرهنگ توده را - که حاصل عملکرد وسایل پیام رسانی از جمله تلویزیون است - مورد نکوهش قرار می‌دهد. به نظر او عادت به تماشای برنامه‌های تلویزیون نوعی روانکاری وارونه یا معکوس است، زیرا تماشاگر بدون آنکه خود متوجه باشد، تحت تأثیر پیام‌های ضمنی، یعنی افکار قالبی متناسب با انگاره‌های اجتماعی متحجر، قرار می‌گیرد و تلویزیون با تنزل کیفیت هنر به سطح کالای مصرفی، به جای رشد شخصیت تماشاگر، او را به وادی یکسانی سلیقه‌ها و ارزش‌های نازل می‌کشاند.^{۲۰}

در واقع، با توجه به اینکه شیوۀ نشر هر فرهنگ بر محتوا و شکل آن فرهنگ تأثیر می‌گذارد، به نظر می‌رسد که فرهنگ تلویزیونی همواره چیزی نازل‌تر و مبتذل‌تر از فرهنگ اصیل هر جامعه است که البته این ناتوانی، ریشه در فرایندها و امکانات تکنولوژیکی این رسانه هم دارد.

یک روزنامه‌نگار فرانسوی در این زمینه می‌نویسد:

«استیلای فرهنگی تلویزیون، این حکمفرمایی تصویر بر سراسر کرهٔ زمین، چنان از فهم ما دور است که ما را دچار سودرگمی می‌کند. قلمرو حکمفرمایی تلویزیون تابع قوانینی است که هنوز به طور کامل درک نشده و با مکانیزم‌های عاطفی بی‌سروکار دارد که هیچ‌کس واقعاً کنترل آن را در دست ندارد. در واقع، به ندرت مخلوقی تا به این حد از خالق خود بی‌نیاز بوده است. این وسیله دارای قدرت خارق‌العاده‌ای بوده و در عین حال ناپخته‌تر از آن است که مردم تصور می‌کنند؛ اگر چه قلمرو حکمفرمایی تلویزیون در سراسر جهان گسترده شده است، اما حاکم این قلمرو، کودکی بیش نیست.»^{۲۱}

برخی دیگر از منتقدان، نقش این رسانه را در گسترش فرهنگ مصرف و خلق انسان مصرفی مورد توجه قرار داده‌اند. «هربرت مارکوزه» با انتقادهای خود، تلویزیون را تنها به منزله یک کالای مصرفی همچون یخچال در نظر نمی‌گیرد، بلکه برای آن به عنوان وسیله‌ای برای شرطی کردن افراد جامعه و جذب آنها در جامعه مصرفی نقش مهمی قائل است.^{۲۲}

دکتر «جان گندری»، استاد آمریکایی دانشگاه «کورنول» نیز بر این انتقاد مارکوزه صحنه گذاشته و برای آن نمونه‌ای ذکر می‌کند: «تلویزیون جدید، به خصوص در آمریکا یک هدف بیشتر ندارد و آن فروش بیشتر تولیدات است، این تلویزیون اساساً یک ابزار تجاری است و ارزش‌های آن، ارزش‌های بازار و ساختار و محتوایش، بازیابی این نقش است.»^{۲۳}

«هربرت مارکوزه» به همراه دیگر منتقدان، به نقش منفی تبلیغات بازرگانی و مصرفی کردن جوامع بشری که منجر به از دست دادن ویژگی‌های انسانی جوامع می‌شود، اشاره‌های بسیاری داشته‌اند.^{۲۴}

«هربرت شیلر»، استاد آمریکایی ارتباطات نیز معتقد است که صادرات تلویزیونی آمریکا، همراه با آگهی‌های تجاری - تبلیغاتی، فرهنگی تجاری را انتشار می‌دهد که شکل‌های محلی بیان فرهنگی را تباه می‌کند.^{۲۵}

این نگرش در قالب مقوله‌ی «تباخیم فرهنگی یا تصویری غرب قابل بررسی و تحلیل است.

کودکان و فرهنگ تلویزیونی

این نکته نیز حائز اهمیت است که در رأس

مشتریان اولیه و بی‌نظیر تولیدهای فرهنگ جمعی رسانه‌ای، کودکان قرار دارند و کودکان، نگرانی عمده‌ی کسانی است که به نتایج اجتماعی تلویزیون توجه دارند.^{۲۶}

«دکتر موسی دبیاچ» در مقاله‌ای تحت عنوان «قدرت رسانه در مفهوم سنتی و جدید» با اشاره به این که امروزه، ادبیات کودکان تحت تأثیر تولیدهای والت دیسنی، دیسنی وزلد و غیره بیش از پیش به سوی یک ادبیات جهانی رانده شده است، براین باور است که کودکان قبل از بزرگسالان، با احساساتی کودکانه وارد یک دهکده جهانی رسانه‌ای شده‌اند و فیلم‌های کارتونی و تلویزیونی کودکان، بیشتر از سایر محصولات رسانه‌ای سرشار از ویژگی‌های احساسی، ادراکی و آمال مشترک جهانی است.^{۲۷} «شرایب» در این رابطه می‌نویسد: ما همه نگران آنیم که برنامه غذایی کودکان را هماهنگ سازیم اما در سراسر جهان، نمایش‌های یک شکل و یک رنگی را به آنها تحمیل می‌کنیم که هیچ‌گونه رابطه‌ای با محیط زبانی و فرهنگی و جغرافیایی‌شان، که تمام عمر آنها در آن سپری خواهد شد ندارد.^{۲۸}

بنابراین، تحمیل تصویر دنیایی ساختگی به جای تجربه و شناخت آزاد از دنیایی که کودکان در آن به سر می‌برند، از عمده‌ترین انتقادهایی است که به کارکرد تلویزیون نسبت داده می‌شود. این کارکرد منفی تلویزیون که از طریق ارائه اطلاعات و آگاهی‌های پراکنده، گزینش شده و موهوم از جهان، و نیز ارائه الگوها و شیوه‌های گوناگون زندگی در تلویزیون انجام می‌شود، در حالی صورت می‌پذیرد که کودکان برای انطباق با محیط، سخت محتاج فهمیدن

دنیای اطراف خویش بوده و در این راستا به اطلاعات و آگاهی‌های بسیاری نیازمندند، که زمینه مساعدی برای تأثیر چنین کارکردهایی از سوی تلویزیون را فراهم می‌آورد.

«جان گندری»، تلویزیون را یک «وقت‌زبا» به حساب آورده و تأثیر تلویزیون بر کودکان را از دو جنبه «وقتی که صرف می‌شود» و «محتوای آنچه نمایش داده می‌شود»، مورد بررسی قرار می‌دهد. وی در مقاله‌ای تحت عنوان «دزد وقت، خدمتکار بی‌وفا» می‌نویسد: اگر چه قرار است تلویزیون برای بچه‌ها که نیازمند آشنایی با محیط و دنیای اطراف خود هستند، پنجره‌ای به سوی جهان واقعی باشد، اما این وسیله نه تنها به کودکان در مورد دنیا آگاهی نمی‌دهد، بلکه حتی غالباً به آنان یک تصور دگرگونه را ارائه می‌دهد.

دکتر گندری نتیجه می‌گیرد که تلویزیون

منتقدان براین باورند که

تلویزیون نه تنها می‌تواند آگاه

کند، بیاموزد، روشن کند، ترغیب

کند، الهام بخشد و احساس را

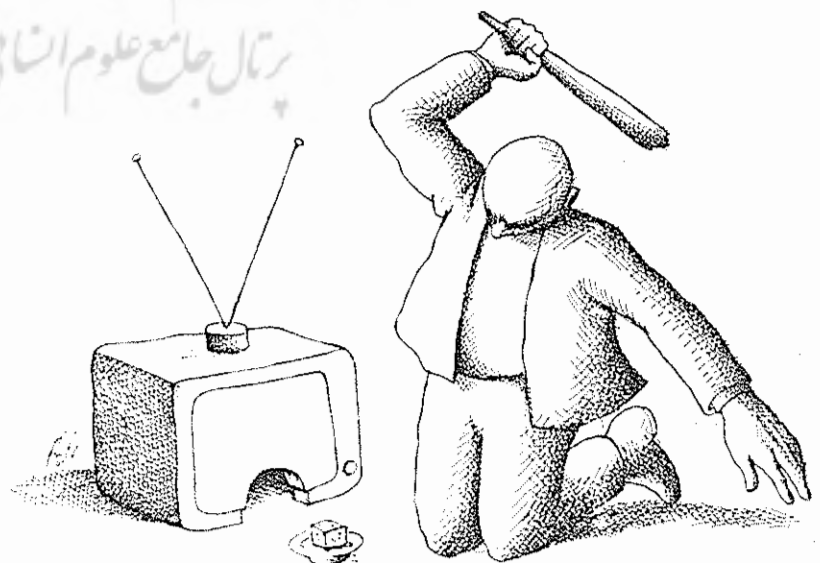
برانگیزد، بلکه همچنین می‌تواند

آسیب برساند و گمراه کند.

برای کودکان نمی‌تواند یک منبع مفید اطلاعاتی باشد و حتی خطرناک نیز خواهد بود و افکاری را که ارائه می‌کند غلط و غیرواقعی است. وی با اشاره به نظریه جایگزینی، به انتقاد از تلویزیون می‌پردازد:

وقتی بچه‌ها، ساعت‌ها جلوی تلویزیون می‌نشینند، فواید دیگر فعالیت‌هایی را که می‌تواند به پیشرفت آنان بینجامد از دست می‌دهند و تازه این اول کار است، چرا که محتوای تلویزیون بر روی شخصیت، باورها و رفتار کودکان تأثیر می‌گذارد.^{۲۹}

به‌طور کلی، منتقدان اعتیاد بچه‌ها به تلویزیون، این وسیله را به خاطر محدود کردن کسب مهارت‌های یادگیری، آسیب رساندن به رشد اجتماعی، و کاهش کارکرد مدرسه متهم می‌کنند.^{۳۰} برخی از آنها حتی معتقدند که «تلویزیون برای بچه‌های ما، نه تنها بد نیست بلکه خطرناک است»؛ چرا که به کنترل



ساخته و پرداخته شده است. این محتوا بدین منظور انتخاب شده است که جالب باشد، اطلاعاتی را منتقل کند، داستانی را بگوید، پیامزد و یا متقاعد کند. لذا وی نتیجه می‌گیرد که نه تنها برنامه‌های سرگرم‌کننده، بلکه

برنامه‌های خبری، تجاری، عمومی و حتی آموزشی نیز فقط پس از انتخاب دقیق پیام‌ها از سوی دیگران - یعنی سازندگان برنامه - و همچنین استفاده ماهرانه از تکنولوژی برای انتقال پیام‌ها در قالبی تا حد ممکن جالب و تأثیرگذار برای ما پخش می‌شود.^{۲۴}

در واقع، زندگی روزمره واقعی به ندرت به اندازه زندگی به نمایش درآمده از طریق تلویزیون، اندیشمندانه و یا هنرمندانه ساخته، پرداخته و منتقل می‌شود. دکتر «گندری» با اشاره به اینکه تلویزیون حافظه مردم را شکل می‌دهد، سازندگان سریال‌های تلویزیونی و فیلم‌ها را متهم می‌کند که آنها به زعم خود موجبی نمی‌بینند که واقعیت را در نظر بگیرند و اگر با دگرگونه کردن واقعیت‌ها بشود. توجه بینندگان تلویزیون را جلب کرد، درنگی در قلب واقعیت‌ها نمی‌شود.^{۲۵} اولویت‌گذاری و ارزش‌گذاری اخبار براساس جاذبه‌های تصویری به معنی غفلت از رویدادها و واقعیاتی است که کمتر واجد چنین جاذبه‌هایی است.

کارکرد ذهنیت‌سازی تلویزیون، از جنبه‌ای دیگر نیز قابل مطالعه و بررسی است و آن نحوه مالکیت رسانه‌ها و خصوصی یا دولتی بودن تلویزیون است. در هرکدام از این ساختارهای مالکیت، ضوابط و معیارهای خاصی بر روند فعالیت ذهنیت‌سازی، اعم از گزینش و برجسته‌سازی اخبار، انتخاب محتوا و اختصاص زمان پخش، اعمال می‌شود.

کلام آخر

بی‌تدرید شناخت دقیق ماهیت هر رسانه و بررسی علمی توانمندی‌ها و کارکردهای مثبت و منفی آنها، به ویژه تلویزیون، که سهم فزاینده‌ای در زندگی فردی و اجتماعی بشر دارند، برای برنامه‌ریزان و عاملان رسانه‌های جمعی دارای ضرورتی انکارناپذیر است. این ضرورت برای جوامعی همچون جامعه ما، اساسی‌تر بوده و مطالبات بنیادی و کارشناسانه‌ای را طلب می‌کند؛ چرا که اعتبار و

مخاطبان خویش می‌پردازد.^{۲۶}

ژان کازنو نیز می‌نویسد: مستقدان، تلویزیون را از این جهت محکوم می‌کنند که کودکان را از کارهای تحصیلی باز می‌دارد، به آنان صحنه‌های خشونت‌آمیز ارائه می‌کند، عواطف آنان را جریحه‌دار می‌نماید و آنان را خیلی زود به طرف زندگی بزرگسالی سوق می‌دهد.^{۲۷}

«کارل پوپر» فیلسوف اتریشی نیز با انتقاد از کارکرد تلویزیون در غرب، ایرادهای وارده را به نوع سازمان یافتن امروزی این رسانه نسبت می‌دهد و معتقد است که با سازماندهی مناسب و هدایت و کنترل بهتر تلویزیون، می‌توان به کودکان آموزش داد و آنها را تربیت کرد.^{۲۸}

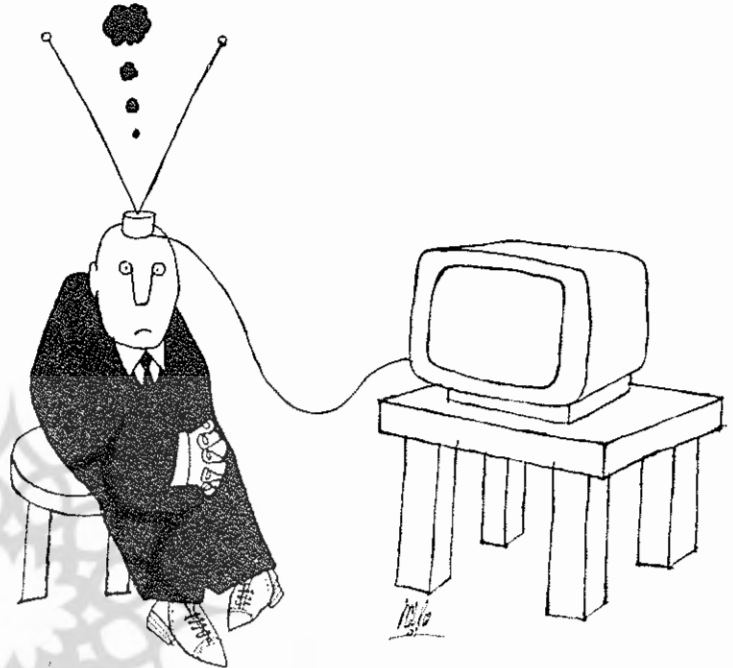
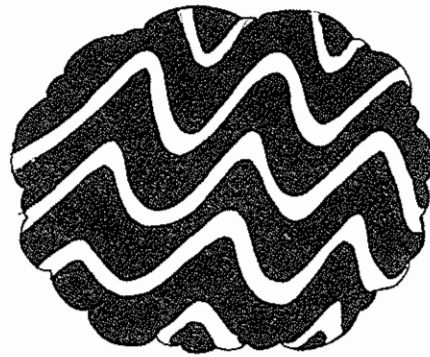
نقش تلویزیون در ذهنیت‌سازی و شکل دادن به حافظه مردم

از کارکردهای اساسی رسانه‌ها، شکل دادن به حافظه مردم و ساختن ذهنیت آنها در مورد دنیای اطرافشان می‌باشد. این اثر رسانه‌ها اگر چه بیانگر قدرت رسانه‌ها در اطلاع‌دهی و جامعه‌پذیری مخاطبان است اما به علت ناتوانی این وسایل در ارائه واقعیت ناب و حتی امکان قلب واقعیت، نشانه نقص ذاتی رسانه‌ها بوده و در معرض انتقادهای شدیدی است.

«ژان کازنو» در کتاب «قدرت تلویزیون» در این باره می‌نویسد: باید توجه داشت که تلویزیون و رادیو امکان تماس کاملاً مستقیم را به فرد نمی‌دهند. در اینجا بی‌واسطه بودن جنبه نسبی دارد و دلایل آن هم متعدد است. در واقع دوربین و میکروفن در جایی قرار گرفته است که تهیه‌کننده برنامه یا صدابردار و یا فیلمبردار انتخاب کرده است و مخاطبان از زاویه دید آنها به مسائل می‌نگرند. از سوی دیگر، رویداد واقعی تکه تکه و بریده شده است. آنچه تماشاگر می‌بیند، نوعی «بازسازی» واقعیت از روی مقاصد خاص است، حتی اگر هدف این بازسازی نشان دادن واقعیت تا سرحد امکان باشد. رسانه، چه بخواهیم و چه نخواهیم حکم صافی یا فیلتر را دارد و دیدگاه خاصی را به فرد تحمیل می‌کند. از اینجاست که می‌توان گفت وسایل پخش پیام، پنداری از واقعیت یا نوعی دریافت ذهنی از واقعیت را ارائه می‌دهند. «امه دور» فرانسوی اشاره می‌کند که تمام محتوای برنامه‌های تلویزیونی، کم‌وبیش،

«کارل پوپر» فیلسوف اتریشی با انتقاد از کارکرد تلویزیون در غرب، ایرادهای وارده را به نوع سازمان یافتن امروزی این رسانه نسبت می‌دهد و معتقد است که با سازماندهی مناسب و هدایت و کنترل بهتر تلویزیون، می‌توان به کودکان آموزش داد و آنها را تربیت کرد.

«امه دور» فرانسوی اشاره می‌کند که تمام محتوای برنامه‌های تلویزیونی، کم‌وبیش، ساخته و پرداخته شده است. این محتوا بدین منظور انتخاب شده است که جالب باشد، اطلاعاتی را منتقل کند، داستانی را بگوید، پیامزد و یا متقاعد کند.



- سروش، ۱۳۷۴، ص ۴.
۶. ژان کازنو، قدرت تلویزیون، ترجمه علی اسدی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۴۷.
۷. ژان لویی سروان شرایبر، نیروی پیام، ترجمه سروش حبیبی، تهران: سروش، ۱۳۷۱، صص ۳۱۰-۳۱۲.
۸. همان منبع، ص ۳۱۴.
۹. آنتونی گیدنز، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی، ۱۳۷۴، ص ۴۷۵.
۱۰. امه دور، تلویزیون و کودکان، ص ۷.
۱۱. عزت... نادری، «انطباق و همخوانی با شرایط، رمز موفقیت برنامه‌های تلویزیونی»، پژوهش و سنجش، زمستان ۱۳۷۳، ص ۵۵.
۱۲. ژان کازنو، جامعه‌شناسی وسایل ارتباط جمعی، ترجمه باقر ساروخانی و منوچهر محسنی، تهران: اطلاعات، ۱۳۶۷، ص ۱۵۵.
۱۳. همان منبع، ص ۱۳۲.
۱۴. مرضی آوینی، «ویدیو در برابر رسانه‌های تاریخی انسان»، ص ۱۲۹.
۱۵. مارشال مک‌لوهان، «شناخت وسایل ارتباط جمعی»، ترجمه زیلا سازگار، مجله تحقیقات روزنامه‌نگاری، سال پنجم، شماره ۲۰، تابستان ۱۳۴۹، ص ۱۶.
۱۶. ن.س. بیروکنت، «تلویزیون و دکترین‌های آن در غرب»، ترجمه محمد حفاظی، تهران: انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۷۲، ص ۱۴.
۱۷. دکتر کاظم معتمدزاد، «جهان سوم در برابر سلطه ارتباطی و اطلاعاتی غرب»، فصلنامه رسانه، سال دوم، شماره ۱، بهار ۱۳۷۰، و نیز «نظریه‌های سلطه ارتباطی غرب»، رسانه، سال هفتم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۵.
۱۸. ژان لویی سروان شرایبر، نیروی پیام، ص ۳۱۵.
۱۹. ژان کازنو، جامعه‌شناسی وسایل ارتباطی جمعی، ص ۱۰۶.
۲۰. ژان کازنو، قدرت تلویزیون، ص ۱۶۰.
۲۱. ژان کلود گیگور، «رسانه اسرارآمیز»، مجله پیام بونسکو، آبان ۱۳۷۱، ص ۹.
۲۲. ژان کازنو، قدرت تلویزیون، ص ۱۷۲.
۲۳. کارل پورر و جان کندری، «تلویزیون خطری برای دموکراسی»، ترجمه شهیدی مؤبد، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۴، ص ۳۷.
۲۴. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: هربرت مارکوزه، انسان نیک‌ساختی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۲۵. آنتونی گیدنز، جامعه‌شناسی، ص ۴۷۷.
۲۶. سروان شرایبر، نیروی پیام، ص ۳۱۶.
۲۷. دکتر موسی دیباج، «قدرت رسانه در مفهوم سنتی و جدید»، فصلنامه پژوهش و سنجش، زمستان ۱۳۷۳، ص ۴۹.
۲۸. سروان شرایبر، نیروی پیام، ص ۳۱۶.
۲۹. کارل پورر و جان کندری، «تلویزیون خطری برای دموکراسی»، ص ۳۳.
30. Susan B. Numan, Literacy in the Television Age, Ablex, 1991, P. Xii.
31. Jennings Bryant (eds), Television and the American Family Hillsdale: Lawrence Associates Inc., 1990, P.6
۳۲. ژان کازنو، جامعه‌شناسی وسایل ارتباط جمعی، ص ۱۰۷.
۳۳. کارل پورر و جان کندری، «تلویزیون خطری برای دموکراسی»، ص ۱۸.
۳۴. امه دور، «تلویزیون و کودکان»، ص ۶.
۳۵. کارل پورر و جان کندری، «تلویزیون خطری برای دموکراسی»، ص ۳۸.

— اصول و معیارهای تلویزیون در ذهنیت‌سازی و شکل دادن به حافظه مردم چیست؟

— چه تحقیقات کارشناسانه‌ای در مورد تأثیر تلویزیون ما بر گرایش به جرم و خشونت، اثرهای بخش اخبار و نقش تلویزیون در زندگی سیاسی افراد جامعه انجام گرفته است و سهم این تحقیقات در برنامه‌ریزی‌های کلان و خورد تلویزیون کشور ما چقدر است؟

پی‌نوئیس‌ها:

۱. مرضی آوینی، «ویدیو در برابر رسانه‌های تاریخی انسان»، فصلنامه سینمایی فارابی، شماره ۱، زمستان ۱۳۷۱، ص ۱۱۸.
۲. دکتر رضا داوری اردکانی، «چگونه می‌توان با تلویزیون کنار آمد؟»، فصلنامه نامه فرهنگ، سال پنجم، شماره ۳، پاییز ۱۳۷۴، صص ۴۷-۵۳.
۳. شن مک‌براید، یک جهان چندبند، ترجمه امیرجواد، تهران: سروش، ۱۳۶۹، ص ۸۹.
۴. دکتر کاظم معتمدزاد، «وسایل ارتباط جمعی، جلد یکم، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، چاب دوم، ۱۳۷۱، ص ۲۰۹.
۵. امه دور، «تلویزیون و کودکان»، ترجمه علی رستمی، تهران:

وجهه یک رسانه ملی و دولتی قابل قیاس با رسانه‌های خصوصی نیست و با توجه به اینکه فرهنگ شفاهی، فرهنگ ارتباطی غالب در کشور ماست، نقش و تأثیر تلویزیون، به مراتب مهم و زیاد خواهد بود و به همان میزان خطرهای خاص خود را داراست. بنابراین، نظارت و تحقیق علمی مداوم در زمینه محتوا، کارکردهای متعدد و آثار آن بسیار مهم و حیاتی است.

می‌توان گفت این مقاله، پیش درآسندی است بر موضوع‌ها و پرسش‌های اساسی زیر:

— اهمیت و نقش تلویزیون در زندگی افراد جامعه ما به چه میزان است؟

— اهداف، کارکردها و آثار مثبت و منفی تلویزیون در جامعه ما کدام است؟

— آیا تلویزیون ما، ویرترین تمام نمای فرهنگ اصیل و متنوع جامعه ما هست؟

— نقش تلویزیون در فرایند رشد و یادگیری اجتماعی کودکان جامعه ما تا چه میزان بر ملاک‌های کارشناسانه و تربیتی، روانی استوار است؟